

تحلیل زندگی، شخصیت و جایگاه علمی و ادبی راوندی

یدالله بهمنی مطلق*

ملاحظت نجفی عرب**

چکیده

راوندی مورخ و شاعر نیمه‌ی دوم قرن ششم و اوایل قرن هفتم با وجود شهرتش از باب راحه‌الصدور اما زندگی و شخصیتش چنان که باید شناخته شده نیست. انتشار بدون مقدمه‌ی فارسی راحه‌الصدور گواه این مدعاست. نگارنده در این مقاله می‌کوشد زوایای مختلف زندگی و شخصیت علمی این مورخ بزرگ را بر پایه‌ی راحه‌الصدور از دیدگاه‌های مختلف بررسی نماید. و در باب ادوار زندگی، تحصیلات، اعتقاد، اندیشه و ارزش و جایگاه علمی و ادبی و تأثیر او از دیگران و اثر گذاریش بر دیگران سخن بگوید. راوندی از فردوسی در بین شاعران قبل از خود از همه بیشتر تأثیر پذیرفته و در بین معاصرانش به مجیر بیلقانی ارادت بیشتری دارد. تعصبات شدید مذهبی و دلبستگی‌اش به ابوحنیفه گاه او را از راه انصاف دور می‌کند و به خرافه‌گویی و می‌دارد.

کلید واژه‌ها: راوندی، راحه‌الصدور، زندگی، اعتقاد.

*استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد اسلامشهر

**دانش آموخته مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

تاریخ دریافت مقاله: ۸۸/۱۱/۱ تاریخ پذیرش مقاله: ۸۹/۱/۱۷

پیشینه‌ی تحقیق

در باب موضوع حاضر پژوهش و مقاله‌ی مستقلی در دست نیست. تنها در کتاب‌های تاریخ ادبیات و سبک‌شناسی اشارات مختصری از احوال و آثار مؤلف آمده که تحلیل جامعی از شخصیت و زندگی راوندی به دست نمی‌دهد. عباس اقبال اگر چه در تصحیح *راحه‌الصدور* تلاش قابل‌تقدیری داشته‌اند، اما مقدمه‌ای به فارسی بر این اثر ننگاشته‌اند. مقدمه‌ی ایشان به زبان انگلیسی هم برای همگان قابل استفاده نیست. لذا وجود مقاله‌ی حاضر در زبان فارسی ضروری می‌نماید.

تحلیل زندگی و شخصیت راوندی

محمدبن علی بن سلیمان بن محمد بن احمد ابن الحسین بن همّه ملقب به نجم‌الدین و مکتبی به ابی‌ابکر از فضلا، دانشمندان، مورخان، شاعران و هنرمندان نیمه دوم قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری است. (راوندی، ۱۳۶۴، ۳۸-۳۹)

از تاریخ ولادت وی اطلاع دقیقی در دست نیست جز این که دکتر معین ولادتش را بین سال‌های ۵۵۰-۵۵۵ هـ. ق نوشته‌اند. (معین، ۱۳۶۴، اعلام ذیل راوندی) منشأ و مسقط‌الرأس وی ولایت کاشان است. «در کودکی و اوقات تحصیل او، پدرش وفات یافته و به سبب قحطی که در سنه‌ی ۵۷۰ هـ ق در اصفهان روی داد، خانواده‌ی او به فقر دچار شدند.» (بهار، ۱۳۷۳، ج ۲، ۴۰۵) به خاطر علاقه‌ی شدید به تحصیل علم و دانش از محضر دایی خود که یکی از علمای زمان بود بهره برد و به قول خود وی خاطر خطیر او در انواع علوم دستگیرش شد. (راوندی، ۱۳۶۴، ۳۹)

راوندی دائی خود را که ابوالفضل احمد بن محمد بن علی الراوندی است چنین معرفی می‌کند:

«در انواع علوم مقدّم همه اوست. چه، فنون دانش به غایت کمال رسانیده است و اگر عبادی و علاء خواری در قید حیات بودندی انشای سخن از او آموختندی و دقایق علم و عطا از او اندوختندی، و او را درین معنی تصانیف و در فقه و خلاف و تفسیر و حدیث و لغت و شعر پارسی و تازی استادست، در خطّ و لغت اظهار من الشمس است که مانندش نه کس دید و نه شنید.»
(همو، ۴۰)

راوندی مدت ده سال (ظاهراً از ۵۷۰-۵۸۰) در خدمت وی بود و از محضرش بهره‌ها برد و در این ایام به شهرهای برجسته‌ی عراق سفر کرد و در علم خط به درجه‌ی استادی رسید به طوری که هفتاد گونه خط را ضبط کرد و از راه استنساخ مصحف و تذهیب و جلدبندی و صحافی که در آن استاد مسلّم بود امرار معاش می‌کرد و از درآمد آن کتاب‌های علمی می‌خرید و نزد مشایخ کبار و علمای زمان و استادان بزرگوار می‌خواند و از آنها اجازه‌ی روایت می‌گرفت.

در روزگار طغرل بن ارسلان بن طغرل (۵۷۳-۵۹۰) که شهر اصفهان آبادترین شهرها و همدان پایتخت بود، طغرل مدتی در محضر دائی مؤلف محمود بن محمد بن علی الراوندی به کسب علوم مختلف من جمله خط پرداخت و چون خط او به درجه‌ی کمال رسید من باب تبرک به نوشتن قرآن کریم همّت گماشت و در تذهیب آن بسیاری از نقاشان و مذهبیان را به خدمت گرفت و از همه بیشتر راوندی (مؤلف ما)

مشغول تکمیل آن بود. راوندی «بدین طریق از مقربان درگاه شده بود و بسیاری از بزرگان در خدمت او و خالان او تلمذ می‌کردند.» (صفا، ۱۳۶۶، ج ۲، ۱۰۰۹) مؤلف خود می‌نویسد: «بیشتر معارف و پادشاهان و ارکان دولت پسران را اسم شاگردی دعاگوی و خالان وی حاصل کردند، و کسانی که به بلاغت معروف بودند در جمله‌ی خطه‌ی عراق و صوب خراسان به خط و هنر تفاخر به شاگردی ما کردند.» (راوندی، ۱۳۶۴، ۵۱)

یکی از بزرگان زمان که سمت شاگردی راوندی را دارد «احمد بن منصور بن محمد بن منصور البرّاز القاسانی» (همان، ۴۸) است که مؤلف مدت دو سال در کنف حمایت و ظلّ عنایت او گذرانید و آسوده‌ی منت و بخشش او بود.

«بعد از آن که طغرل بن ارسلان در سال ۵۹۰ به قتل رسید و بساط دولت آل سلجوق برچیده شد، راوندی از عراق به بلاد آسیای صغیر روی نهاد و در خدمت غیاث‌الدین کیخسرو بن قلج ارسلان (۵۸۸-۶۰۷) از سلاجقه‌ی آسیای صغیر در آمد و راحه‌الصدور را که مدتی پیش به تألیف آن شروع کرده بود، در سال ۵۹۹ به نام او تمام کرد.» (صفا، ۱۳۶۶، ج ۲، ۱۰۰۹)

اولین بار که اندیشه‌ی تألیف کتاب به ذهن راوندی خطور کرد سال ۵۸۰ بود، (راوندی، ۱۳۶۴، ۵۷) ولی این اندیشه در سال ۵۹۹ به تحقق پیوست و «اتمام کلی این تألیف و درآوردن آن به نام غیاث‌الدین کیخسرو بعد از فتح انطاکیه یعنی بعد از سال ۶۰۳ انجام شد.» (صفا، ۱۳۶۶، ج ۲، ۱۰)

راوندی علاوه بر آن که مورخ و خطاطی زبردست است شاعری متوسط نیز می‌باشد که به گفته‌ی خود وی بسیاری از شعرها و «بیشتر نظم‌های تازی و پارسی که در این کتاب مسمط است فرابافته‌ی خاطر و با هم آورده‌ی» طبع اوست. (راوندی، ۱۳۶۴، ۲۷) نویسنده بسیاری از مثلث‌های عربی را نیز در کتاب خود به نظم فارسی درآورده و به پیروی از فردوسی، سنایی و نظامی ابیات بسیار ساخته است که در این مورد بعداً بیشتر سخن خواهیم گفت.

راوندی به خاطر ذوق شعری که دارد شعر شناس نیز هست و گاه به تناسب کلام به نقد شعر می‌پردازد؛ مثلاً آن‌جا که اثر اخسیکتی، مجیر بیلقانی را به باد انتقاد می‌گیرد و او را زنده‌ی کاروان شعر خود می‌خواند، می‌نویسد: «شرم باد اثر اخسیکتی را که در مقابل این سخن گفت:

از برای خدای خواجه مجیر
کاروان‌های شعر من چه زنی؟!

آن حقیقت سخت نامنصفی کرد و اگرچه شعر او و مجیر در مدح بسیارست، از ملالت می‌اندیشم اختصار اولیترست و شعر اثر به تعصب مجیر بیش از یک قصیده نمی‌آورم. (راوندی، ۱۳۶۴، ۳۲۷)

مؤلف معتقد است شعر مجیر بر شعر اثر ترجیح دارد و در نمونه‌ای که ارائه کرده این حقیقت به روشنی مشهود است و حتی معتقد است که شعر مجیر بر شعر خود وی نیز ترجیح دارد چنان‌که می‌نویسد: «اگرچه در فهرست شرط رفت که در آخر ذکر هر سلطانی شعر خود بیارم در این مقام حماقت بودی آوردن نیاوردم. (همان)

نویسنده به مجیر و شعرش تعلق خاطر ویژه‌ای دارد و به همین دلیل از شعر او بیشتر از دیگران استفاده کرده است.

راوندی نویسنده و شاعری است که نسبت به رعایت امانت در کتابش بسیار مصرّ است و از خواننده و نسخه بردار می‌خواهد هیچ‌گونه تصرفی در نوشته‌های او نداشته باشد، اصرار نویسنده در این زمینه نشان‌دهنده‌ی یک سنت نامحمود در آن روزگاران است که گویا هر خواننده و کاتبی که خود را اهل سواد می‌دانسته به خود اجازه می‌داده به دلخواه خود و چنان‌که با مذاق او سازگار است، در نوشته‌ی دیگران دخل و تصرف کند. امید است خود وی نیز در نقل مطالب و اشعار دیگران چنین حساسیتی از خود نشان داده باشد؟! حال نظر راوندی را از زبان خود وی می‌شنویم:

« دعاگوی دولت ابوبکر محمد بن علی بن سلیمان الراوندی تاریخ‌های دولت سلاطین آل سلجوق می‌نویسد بر سبیل اختصار و صد لعنت به جان و خان و مال و زن و فرزندان آن کس می‌فرستد که از این کتاب حرفی یا کلمه‌ای حذف کند یا زیادت و نقصانی نویسد یا طعنی زند و تصرفی کند.»
(همو، ۶۴)

مذهب و اعتقاد راوندی

راوندی مسلمانی حنیفی مذهب است. اگرچه در هیچ‌جای کتاب به صراحت از اعتقاد خود سخن به میان نیاورده، لیکن از جای‌جای کتاب که زبان به مدح و ستایش ابوحنیفه و اصحاب او گشوده، این نکته بر ما روشن و مسلم می‌شود. چنان‌که خال خود زین‌الدین را حنیفی می‌داند و مذهب او را یکی از عوامل مخالفت و عداوت

فضلاى قم و کاشان و رى با وى ياد مى کند (همو، ۵۲) و در فصل شراب نيز بنا به اعتقاد ابوحنيفه شراب ثلثان را حلال مى داند و مى نويسد: «همان جمعيت و منافع که از خوردن خمر بسيار حرام حاصل مى آيد از خوردن مثلث حلال پيدا شود» (همو، ۴۱) و مى افزايد: «مثلث در تحت نصوص تحريم نيست و مباح و حلال است.» (همو، ۴۲۱-۴۲۰) و درباره ي ابوحنيفه به باورهاى خرافى متوسل مى شود و مى نويسد: «روزي ديگر روستايى بيامد و گفت درازگوشى گم کرده ام کلید اين مشکل اِلاّ راى تو نتواند بود. امام مسلمانى، عاقله ي جهانيانى، مرا راهى بنماى، بوحنيفه گفت: برو حجامت کن، مرد حجامت مى کرد، چون زخم مى خورد بنگريد درازگوشى راديد، بدويد و حجام را گفت: تمام شد، و به درازگوش رسيد و در گردنش دوسيد و پيش بوحنيفه آورد. گفت: اين در کدام خبر يافتى، بوحنيفه گفت: خدا مى گويد: اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا؛ از پس هر رنجى راحتى هست، من خواستم که رنجى بر تو نهم، حجامت امرى مباح بود بفرمودم تا از آن زخم، اين مرهم آمد.» (همو، ۱۷)

درست است که رنج و سختى در راه هدف و کارى عاقلانه راحتى به دنبال دارد و شرط آن هم ارتباط منطقى است که بين رنج و سختى و هدف مى تواند وجود داشته باشد، نه اين که هر مشقتى حتى غيرعاقلانه مشکل مورد نظر ما را برآورد. در اين مورد هيچ رابطه ي منطقى بين حجامت و پيدا شدن درازگوش وجود ندارد و اين را چيزى بهتر از باورى خرافى نمى توان ناميد.

از اين نکته ها که بگذريم، در چندين جا با تاخت و تاز مؤلف به رافضيان و علويان و اشعري ها روبرو مى شويم، چنان که مى نويسد: «خرابى جهان از آن خاست که

عوانان و غمازان و بد دینانِ ظالم زبان در ائمه‌ی دین دراز کردند و ایشان را متهم کردند و تعصّب و حسد در میان ائمه ظاهر شد و عوانان بد دین از قم و کاشان و ری و فراهان و نواحی قزوین و ابهر و زنگان جمله رافضی یا اشعری در لشکر سلطان افتادند و فرا امرا و سلاطین نمودند که از بهر شما توفیر می‌آوریم.» (همو، ۳۱-۳۰)

وی بر این باور است که: «از هفتاد و دو فرقه‌ی طوایف اسلام هیچ را ملحد نشاید خواند و لعنت نشاید کرد اِلّا رافضی را که ایشان اهل قبله‌ی ما نیستند و اجتهاد مجتهدان باطل دانند و نماز پنج‌گانه را به سه آورده‌اند و زکوه برداشته، یعنی که ابوبکر صدیق در آن غلّو کرد و از اهل رده بستد و به حج به طوس روند.» (همو، ۳۹۴)

به اعتقاد نگارنده، راوندی به دلیل تعصّب بسیار شدید نسبت به رافضیان و علویان راه افراط می‌پیماید و برضد آن‌ها به افسانه‌پردازی مشغول می‌شود؛ مثلاً در زمان محمد بن ملک‌شاه در باب چگونگی هلاک کردن ملاحده مردم را در اصفهان می‌نویسد: «در آن عهد نابینایی ظاهر شد او را علوی مدّتی گفتندی، آخر روز بر در کوچه‌ی خود ایستادی عصایی در دست دعا کردی که خدایش بیامرزد که دست این نابینا گیرد و در این کوچه به در خانه رساند، و آن کوچه دراز و تاریک بود و سرای کور در آخر به دهلیز سرای چاهی بود، چو علوی را بدر سرای بُردندی قومی آن شخص را در سرای کشیدندی و در آن چاه نگون کردند، و از آن چاه منفذها با سرداب‌ها بود، مدت چهار پنج ماه بدین بگذشت و خلقی بسیار از جوانان شهر مفقود شدند کس بیرون نمی‌برد و از مرده و زنده خبر نمی‌یافتند.» (همو، ۱۵۷)

هرچند این حکایت با همین طول و تفصیل در کتب تاریخی ما بعد هم آمده اما بی‌تردید باید گفت منبع نقل و قول آن‌ها همین کتاب بوده است.

آن‌چه در بالا آمد واقعیت امر است که در طول کتاب با آن‌ها روبرو هستیم اما گاه هم با تعلق خاطر نویسنده نسبت به علویان و سادات روبرو می‌شویم چنان‌که می‌نویسد: «خاندان علویان و دودمان سادات که تا قیامت بماناد.» (همو، ۴۵) اما باید مطمئن بود که چنین تمایل و دعای خیری بی‌علت نیست؛ نویسنده خود این نکته را هم بی‌جواب نگذاشته و بدان اشاره کرده است که حدود پنج شش سال در همدان در خانه‌ی علویان و سادات که سر و سرور آن‌ها امیر مرتضی کبیر فخرالدین علاء الدوله عربشاه و برادرانش بوده، گذران کرده و از نعمت آن‌ها بهره‌مند شده است. (همو، ۴۶-۴۵)

معرفی راحه الصدور

«کتاب اعلام الملوک مسمی به: راحه الصدور و آیه السرور، از کتب مهم اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم است که خواه از باب سلاست انشای آن و غزارت فضل مؤلف، و خواه از حیث اشتهال بر اطلاعات فراوان تاریخی و اجتماعی، در شمار معتبرین و سودمندترین کتب فارسی پیش از حمله‌ی مغول است.» (صفا، ۱۳۶۶، ج ۲، ۱۰۰۸)

این کتاب که یکی از کتب خوب نثر فارسی است. «قسمتی از آن به شیوه‌ی نثر مصنوع و مزین و قسمتی دیگر ساده و بی‌پیرایه است. در قسمت‌های مصنوع راحه الصدور اطناب و استشهاد به امثال و اشعار پارسی و تازی خاصه اشعار شاهنامه فراوان،

و سخن راوندی در پاره‌ای موارد به لطافت شعر و دارای همان شرایط و موضوعات و بر همان اسلوب سخن منظوم است.» (همو، ج ۲، ۱۰۱۱-۱۰۱۰)

نمونه‌ای از نثر مصنوع و مزین

«قادری که قهرش کوه قاف را به کاهی برنسنجد، نیست را هست کند، هست را نیست گرداند؛ زهستی فارغ، زنیستی مستغنی، قدرتش چابک‌دستیست که هزار مهره‌ی زرین به صنع بلعجب از هفت حقه‌ی مینا بنمود، اوج کیوان هفتم آسمان کرد تا به هفتم کشور زمین، هنود از و مسعود شوند، هفت کشور را بر سعادت مسند نشین صدر ششم گواه کرد تا قُضاتِ بلاد رشاد از او طلبند، جَلّاد سرخ لقای صف پنجم را از سیاه‌دلی چنان گردانید که چون مرغ نظر را بر کنگره‌ی کشوری نشانند بر نپراند تا جوی خون در آن کشور نراند، و سلطان یک سواره را پنج نوبت بر طارم چارم بزد تا یاوگیان جهان بدان طرف رانند و اقطاع ازو ستانند، و چار بالش طرب در بزمگاه سوم برافروخت تا مطرب خوش‌نوا الحان بساخت و کار طرب از او پرداخت، و سه نوبت به وزیر دوم داد تا به قلم ضبط کار عالم بکند و مشعله‌دار را بر رواق ازرق که اول ورق رقی دفتر افلاکست بنشانند تا ز نور او کار عالم بنوا شود، پس جلال و کبریای خود را خطبه‌ی ثنا برخواند، فتبارک اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ.» (راوندی، ۱۳۶۴، ۴)

نمونه‌ای از نثر ساده و روان

یکی از قسمت‌های زیبای کتاب که گمان می‌رود مورخین بعد از راوندی از آن استفاده کرده‌اند، ذکر علت قتل خواجه نظام‌الملک است که در این جا هم به عنوان نمونه‌ی نثر ساده و هم یکی از فرازهای زیبای کتاب می‌آوریم.

«ترکان خاتون دختر طمغاج در حکم سلطان بود و بر سلطان استیلا داشت. او را وزیر بود تاج‌الملک ابوالغنائیم پارسی مردی با منظر و مخبر و کفایت و فضل و همت و نیز کدخدای جامه خانه بود، ترکان خاتون می‌خواست که او را به روی نظام‌الملک برکشد؛ شعر:

چاه سازد همو فتد در چاه هرکه بهر برادران در راه

سلطان را بر آن می‌داشت که وزارت بدو دهد و تقبیح صورت نظام‌الملک می‌کرد و تتبع عثرات او می‌نمود تا سلطان را برو متغیر گردانید از بس مساوی که شنید ... سبب این عداوت آن بود که ملک‌شاه پسری داشت از ترکان خاتون نام او محمود، مادر می‌خواست که سلطان او را ولی عهد کند و او سخت خرد بود و برکیارق که از زبیده خاتون بود ... بزرگتر فرزندان سلطان بود. نظام‌الملک میل او می‌کرد و سلطان را بر آن می‌داشت که ولایت عهد برو تفویض کند. و سلطان را نیز برکیارق موافق تر می‌آمد... با این همه چون سمع سلطان از عثرات نظام‌الملک پرشد، یک روز کس فرستاد و به نظام‌الملک پیغام داد که تو با من در ملک شریکی و بی مشورت من هر تصرف که می‌خواهی می‌کنی و ولایت و اقطاع به فرزندان خود می‌دهی، بینی که بفرمایم تا دستار از سرت بردارند، او جواب داد که آن که ترا تاج دهد دستار بر سر من نهاد. هر دو در هم بسته‌اند و با هم پیوسته، ناقلان بر آن زیادت کردند این سخن در خشم سلطان بیفزود، او را به تاج‌الملک داد....

چون لشکر به نهاوند رسید به اغرای تاج‌الملک ملاحظه‌ی بی دین نظام‌الملک را

کارد زدند.» (همو، ۱۳۵-۱۳۳)

راوندی انگیزه خود را از تألیف کتاب چنین بیان می‌کند: «در سنه‌ی تسع و تسعین و خمس مایه مصنف و مؤلف این کتاب... اندیشه کرد که چون خلود ذکر از تصنیف کتب است من نیز تصنیفی سازم و به قدر قوت خویش کتابی پردازم که امتداد مدت روزگار آن را خلق نگرداند و مسوده‌ی آن تا قیامت بماند.» (همو، ۶۲)

راحه‌الصدور که تاریخ مختصر آل سلجوق است بنا به نوشته‌ی خود راوندی شامل مطالب زیر است:

«اول به مدح و ثنای کبریا مبدا کردم و نام خدا و درود بر مصطفی بیاوردم و ذکر اهل بیت و یاران و ائمه‌ی دین از صحابه و تابعین و علمای اسلام بر زبان راندم، پس مدح و ثنای این پادشاه و قصیده‌ای که انشای خاطر این ضعیف است، و بعد از آن احوال خویش و سبب تألیف کتاب پس ذکر عدل که سیرت پادشاه عادل کیخسرو است، بعد از آن تاریخ پادشاهی و آئین سلطنت آل سلجوق بر سبیل اختصار بگویم، و ذکر شعرای متأخر و شعرهایی که در حضرت ایشان خوانده بیارم و در آخر ذکر هر سلطانی دعای پادشاه کیخسرو بگویم و قصیده‌ی مدح او، پس فصلی در آداب ندمت و شراب و باختن شطرنج و نرد بیارم، و فصلی در تیرانداختن و اسب تاختن و آداب شکار و بار و رزم و بزم بیارم، و در علم خط اسراری چند که تا این غایت کس اظهار آن نکرده است فصلی مشبع بگویم نظماً و نثراً، و فصلی غالب مغلوب و فصلی چند در ادویه و اشربه که باه را قوت دهد، و آخر ختم بر مضاحکی چند و هزلیات کنم تا متصفحان کتاب را چون از جد آن و حکایات بزرگ ملال گیرند بدان تفرّجی کنند.» (همو، ۶۳)

در بین فهرست کاملی که از مطالب کتاب عرضه شده، تنها فصل مضاحک و هزلیات آورده نشده و برای آن هم این دلیل ذکر شده است که «جمعی از بزرگان و دوستان الحاح و اقتراح فرمودند که دامن از آن کشیده و برچیده می‌باید داشت چه شغلی بی‌ادبانه است و از بهر تفرّج خواص و تنزه عوام آن را جداگانه کتابی ساختن و این کتاب بر دعای دولت پادشا ختم کردن و این خدمت به هزل مشوب نکردن و بر فواید علمی و دعای دولت سلطان عالم به آخر آوردن.» (همو، ۴۵۸)

مطالب کتاب در هر فصل به گونه‌ای تنسیق شده است که اختصاص به خود او دارد، چنان‌که استاد بهار از آن به عنوان ترجیع‌بند یاد می‌کند و آن «شرحی به نشر و یک قصیده است در مدح ممدوح خود و در حقیقت کتاب را به ذکر مخدوم خود نظماً و نثراً موشح ساخته است و احدی جز او و نورالدین عوفی معاصر او که هر دو از گریختگان مغول ولی یکی در شمال و دیگری در جنوب سرگردان بوده‌اند، این کار را نکرده است.» (بهار، ۱۳۷۳، ج ۲، ۴۰۶)

راوندی نیز به این نکته با دقت کامل اشاره کرده است، آن‌جا که می‌نویسد: «بعد از این حال عدل و پادشاهی و تاریخ انساب آل سلجوق و ذکر ابتدای نهضت و حرکت در طلب ملک و مدت عمر و پادشاهی هر یک، وقایع غریب که در دولت همایون ایشان افتاد چندان‌که این مجموع تحمل کند ایراد خواهم کرد، و اسامی وزرا و حُجّاب و اتابکان ایشان و هیئت صورت هر یک بیارم.» (راوندی، ۱۳۶۴، ۶۷)

یکی از امتیازات راحه الصدور آن است که در آن قصاید کاملی از شعرا و استادان زمان درج شده است که به قول ملک‌الشعرا بهار «اگر هر مؤلفی مانند مؤلف

تاریخ سیستان و راوندی این کار را کرده بودند امروز ما را به شعر استادان بیش از این دسترس می‌بود». (بهار، ۱۳۷۳، ج ۲، ۴۰۶)

در این کتاب غیر از ابیاتی که از خود نویسنده است و تعداد آن‌ها نیز بسیار است ۱۷۷۸ بیت از ۲۲ شاعر فارسی زبان همعصر و پیش از راوندی شناسایی شده است که از میان این ۲۲ شاعر، دوازده تن از شاعران مشهور و نامدارند و بقیه در اصل شاعر نبوده بلکه از روی تفنن یا به اقتضای زمان شعری یا بیتی سروده‌اند. شاعری که بیش از همه مورد توجه راوندی بوده و از اشعارش بیش از دیگران استفاده شده، فردوسی است که به تنهایی حدود ۵۹۴ بیت از شعر وی نقل شده است. دیگر شاعرانی که از اشعارشان در راحه‌الصدور استفاده شده به ترتیب میزان ابیات عبارتند از:

۱- مجیر بیلقانی، ۳۱۰ بیت ۲- نظامی گنجوی، ۲۴۰ بیت که ۲۲۲ بیت آن از خسرو و شیرین و ۱۸ بیت از لیلی و مجنون است ۳- سید حسن غزنوی، ۱۸۷ بیت ۴- انوری، ۱۴۴ بیت ۵- اثیر اخسیکتی، ۷۷ بیت ۶- عمادی، ۷۵ بیت ۷- عبدالرزاق اصفهانی، ۷۴ بیت ۸- شرف‌الدین شفروه اصفهانی، ۲۰ بیت ۹- خاقانی، ۱۲ بیت ۱۰- طغرل سلجوقی، ۱۲ بیت ۱۱- سنایی، ۵ بیت ۱۲- امیر معزی، ۵ بیت ۱۳- بلمعانی نخاس، ۴ بیت ۱۴- فرید دبیر، ۴ بیت ۱۵- فردقانی، ۴ بیت ۱۶- شمس‌الدین لاغری، ۳ بیت ۱۷- خال مؤلف، ۲ بیت ۱۸- عمر خیام، ۲ بیت ۱۹- خوارزمشاه آتسز، ۲ بیت ۲۰- فخرالدین علاء الدوله عربشاه، ۱ بیت ۲۱- مطرب بلخی، ۱ بیت.

ذکر این ابیات و آوردن نام این همه شاعر کتاب را از یک تاریخ صرف خارج می‌کند و به آن ارزش و هیأت تذکره‌ای از شعرای پیشین و معاصرین راوندی

می‌بخشد و نیز آن را به صورت گلچینی از اشعار آنها در می‌آورد که به قول استاد بهار اگر دیگر نویسندگان ما چنین اقدامی کرده بودند به خصوص در آوردن قصاید کامل از شعرا، وضع ادبیات ما به مراتب بهتر از این بود که هست.

بی‌تردید راوندی از شاعران مشهور مذکور تأثیر پذیرفته و ابیات بسیاری بر وزن و لحن و آهنگ شعر آن‌ها سروده، چنان که در سراسر کتاب با ابیات متعددی روبرو می‌شویم که از نظر وزن و حتی ترکیب کلام و شیوه‌ی بیان، شاهنامه را به یاد می‌آورد و از همان ابیات سرآغاز کتاب می‌توان تمایل راوندی را به فردوسی دریافت. چنان که قبلاً نیز یادآوری شد راوندی بیشتر از هر شاعر دیگر به اشعار فردوسی در کتاب خود استناد کرده است و چون نویسنده خود شاعر نیز بوده، گاه دو یا سه بیت از فردوسی را در لابلای ابیات خود چنان درج کرده که تشخیص آن‌ها از یکدیگر دشوار است، مثلاً در پنج بیت زیر که دو بیت آخر از خود نویسنده است.

«یکی داستان زد جهان دیده کی	که مرد جوان چون بود نیک پی
به‌دام آیدش ناسگالیده میش	پلنگ از پس پشت و صیاد پیش
چو کاهل شود مرد هنگام کار	از آن پس نیابد چنان روزگار»
چنان شد شهاب از بس آموختن	که مثلش نیابی تو در هیچ فن
به‌رای و به‌دانش به‌جایی رسید	که چون خویشتن در زمانه ندید.

(راوندی، ۱۳۶۴، ۵۱-۵۰)

و یا در مورد زیر که علاوه بر استفاده از سبک شاهنامه مثلاً آوردن دو حرف اضافه برای یک متمم در ترکیب «به خورشید بر»، مضمون کلام نیز متأثر از شاهنامه است؛ مثال:

«به یکسان نگرده سپهر بلند

گهی شاد دارد گهی مستمند»

گهی برکشد تا به خورشید بر

گهی اندر آرد ز خورشید سر

(همو، ۱۲۸)

یکی دیگر از موارد تأثیرپذیری راوندی از فردوسی این است که گاه یک مصراع از فردوسی را گرفته و مصراعی بر آن افزوده است. مثال:

«همه مرگ را ایم پیر و جوان»

به رفتن خرد بادمان قهرمان (همو، ۱۲۲)

که به علت ضعف تألیف در مصراع دوم به راحتی متوجه تصرف نویسنده در کلام فردوسی می شویم. و یا بیت زیر که با تحقیق در چاپ‌های شاهنامه معلوم می شود مصراع دوم را خود راوندی ساخته است:

«تو راز جهان تا توانی مجوی»

گلش زهر نابست خیره مبوی

که ضعف و نادرستی در تشبیه آن به چشم می خورد. از شاهنامه که بگذریم با ابیات دیگری روبرو می شویم که آهنگ و لحن کلام سنایی را در حدیقه تداعی می کند، ولی با تحقیق کامل در حدیقه چاپ مدرس رضوی معلوم می شود که از سنایی نیستند، بلکه باید از خود مؤلف باشند. مثال:

وهم را سوی درگهش ره نیست
فهم از ادراک وصفش آگه نیست
اوست معبود و کارساز همه
اوست مقصود و دلنواز همه
مبدع نفع و ضرر و نیک و بدست
صانع عقل و جان و کالبدست

(همو، ۳)

و سرانجام این بیت که لیلی و مجنون نظامی را تداعی می‌کند.

بر دیری کام خویش منگر
کاقبال خودش درآرد از در

در مورد اثر پذیری راوندی از شعرای قصیده‌پرداز مجال تحقیق نیست چون این کار حوصله و وقت و دقت بیشتری را می‌طلبد که در این محدوده‌ی زمانی میسر نیست، لیکن این نکته گفتنی است که هر چند راوندی از شاعران همعصر و ماقبل خود اثر پذیرفته، اما تأثیر وی نیز بر شاعران بعد از خود قابل ملاحظه است. مثلاً به جرأت می‌توان گفت که محتشم کاشانی در مرثیه معروف خود مدیون این نویسنده‌ی شاعر است و مایه‌ی اصلی و حتی سبک و قالب بیان را از وی گرفته است. حال برای اثبات این مدعا چند بیت از مرثیه‌ی راوندی را که در قالب ترکیب‌بند سروده شده و گویی از دیده‌ها پنهان مانده و چند بیت هم از مرثیه‌ی محتشم کاشانی را ذیلاً می‌آوریم:

آه این چه محنتست که اندر جهان فتاد
آه این چه واقعست که از ناگهان فتاد
این دیده‌چیست گویی کز دیده‌خون‌بریخت
وین غصّه از چه در دل پیر و جوان فتاد
خورشیدتیره گشت همش محنتی رسید
مه زرد روی گشت وچنین ناتوان فتاد

بر جان مصیبتست که دل را کباب کرد در دل هم از غمی است که چندین فغان فتاد
دانی ز چیست این همه ز آوازه‌ی بدست کز رفتن عربشه شاه زمان فتاد

ای دیده خون‌گری که شه فخر دین نماند

آن سرور زمانه و شاه زمین نماند (همو، ۳۵۲)

و از مرثیه‌ی محتشم:

باز این چه شورش است که در خلق عالم است باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است
باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است
این صبح تیره باز دمید از کجا کزو کار جهان و خلق جهان جمله درهم است ...

البته بسی روشن است که ترکیب‌بند محتشم هم از نظر محتوا و هم از حیث لفظ
بر ترکیب‌بند راوندی ترجیح دارد، با این وجود از فضل تقدّم راوندی بر محتشم نباید
غافل بود.

در نثر نیز به گمان نگارنده برخی از نویسندگان بعدی ما، از راحه‌الصدر تأثیر
پذیرفته‌اند. هر چند استاد بزرگوار مرحوم عباس اقبال در مقدمه‌ی مفصل خود به زبان
انگلیسی بر راحه‌الصدر، برخی از متون تاریخی را بررسی کرده‌اند، لیکن ما در اینجا
صرفاً از حیث سبک بیان باید یادآور شویم که عطا ملک جوینی در جهانگشا به برخی
از جملات راوندی نظر داشته است. حال جملات زیر را از راحه‌الصدر از نظر
می‌گذرانیم:

«چون روزگار چنان که عادت اوست نعیب غراب به سمع احباب رساند و کأس

مالامال مرگ بچشانند...» (همو، ۶۲)

«در شهری چون نیشابور آن جا که مجامع انس و مدارس علم و محافل صدور

بود، مراعی اغنام و مکامن وحوش و هوآم شد». (همو، ۱۸۲)

جهانگشا: «به سبب تغییر روزگار و تأثیر فلک دوار... مدارس درس مندرس و

معالم علم منطمس گشته...» (جوینی، ج ۱، ۳)

نتیجه:

از مطالب فوق در می یابیم که راوندی شخصیتی است چند بعدی و چنان که

باید شناخته نشده. او هرچند مردی است عالم و آگاه لیکن تعصبات شدید مذهبی گاه

باعث دور شدن وی از طریق انصاف و دراستی می گردد. با وجود این که از بسیاری از

شاعران قبل و همعصر خود اثر پذیرفته، بر برخی از نویسندگان بعد از خود اثر

گذاشته است. راحه الصدور او یکی از متون زیبای فارسی است که در ادبیات امروز ما

جایی برایش در نظر نگرفته اند.

منابع

- ۱- راوندی، محمد بن سلیمان، *راحه‌الصدور و آیه‌السرور*، به کوشش محمد اقبال، تهران، ۱۳۶۴ش
- ۲- بهار، محمدتقی، *سبک شناسی*، تهران، ۱۳۷۳ش
- ۳- ثروت، منصور، *فرهنگ کنایات*، تهران، ۱۳۶۴ش
- ۴- جوینی، عطا ملک، *تاریخ جهانگشای*، به کوشش محمد قزوینی، تهران، ۱۳۸۶ش
- ۵- خالقی مطلق، جلال، *شاهنامه ابوالقاسم فردوسی*، تهران، ۱۳۸۶ش
- ۶- دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه*، ۱۳۷۲ش
- ۷- صفا، دکتر ذبیح‌الله، *تاریخ ادبیات ایران*، ۱۳۶۶ش
- ۸- معین، محمد، *فرهنگ فارسی (متوسط)*، تهران، ۱۳۶۴ش